

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان در دولت‌های دو دهه اخیر

سعیده امینی*

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۱۹

چکیده

در هم تنیدگی امر سیاسی و اجتماعی، نیروهای اجتماعی را به عرصه سیاست پیوند می‌دهد. زنان از مهم‌ترین نیروهای اجتماعی‌اند، در ایران پس از انقلاب اسلامی، دولت‌های مختلف تلاش‌هایی در حوزه‌های مختلف اجتماعی-فرهنگی در رابطه با زنان صورت داده‌اند. مقاله حاضر در صدد است تا به بررسی وضعیت اجتماعی زنان در عرصه مدیریت مناصب دولتی، اشتغال و بیکاری، آموزش و تحصیلات و سرپرستی خانوار از دولت‌های پنجم تا یازدهم جمهوری اسلامی ایران بپردازد. برای نیل به این هدف از روش تحلیل ثانویه استفاده شده و نتایج ذیل حاصل گردیده است؛ حضور زنان در عرصه مدیریت مناصب دولتی طی دو دهه روند صعودی داشته اما این رشد در

saeedeh.amini280@gmail.com

samini@atu.ac.ir

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

سطوح پایه و میانی مدیریت بوده است. از نظر اشتغال وضعیت زنان در دهه هفتاد نسبتاً بهتر از دهه هشتاد بوده و روند بیکاری برای زنان از دهه ۸۰ سیر صعودی داشته است. از سوی دیگر روند اشتغال و تحصیلات زنان هماهنگ با یکدیگر پیش نرفته است. تحصیلات و اشتغال زنان در دوره دوم آقای خاتمی و دوره اول آقای احمدی نژاد از وضعیت بهتری نسبت به دوره‌های قبل و بعد برخوردار بوده است و پیش از این دوره زمانی اشتغال بر تحصیلات پیشی گرفته و از دوره دوم آقای احمدی نژاد تا دولت آقای روحانی این روند معکوس شده و تحصیلات از اشتغال سبقت گرفته است. در عرصه سرپرستی خانوار، درصد زنان سرپرست خانوار از ۷.۵ درصد در دولت اول آقای هاشمی رفسنجانی به ۱۲.۹ درصد در دولت آقای روحانی رسیده است و طی این دوره زمانی هویت زنان سرپرست خانوار دستخوش تحول شده است بطوری که طی یک دهه اخیر عمده زنان سرپرست خانوار را زنان خودسرپرست و بی همسر در اثر طلاق تشکیل داده‌اند.

واژه‌های کلیدی: مدیریت مناصب دولتی زنان، اشتغال و بیکاری زنان،

آموزش و تحصیلات زنان و زنان سرپرست خانوار

مقدمه

زنان با وجود دارا بودن نیمی از جمعیت و داشتن نقش مهم در جامعه به طور نسبی از جایگاه مطلوبی برخوردار نیستند. حاشیه بودگی زنان در جامعه بازتولید شده و تغییر مسیر جریان این بازتولید در سطوح مختلف، نیازمند اقداماتی مناسب است و در سطح کلان معطوف به سیاستگذاری‌های دولت‌هاست. شناخت دیالکتیک نیروهای اجتماعی و دولت مستلزم شناخت پیچیدگی‌ها، تعارضات، گسست‌های جامعه و نیز شناخت گروه‌بندی‌ها و نیروهایی است که پیرامون این گسست‌ها در جامعه پدید آمده‌اند. زندگی سیاسی در هر جامعه‌ای به شیوه‌های گوناگون تحت تأثیر شکاف‌های اجتماعی و سیاسی خاص آن جامعه و نحوه صورت بندی آن‌ها قرار می‌گیرد. از نظر ضرورت

تکوین، برخی از شکاف‌ها ساختاری‌اند و به مقتضای برخی ویژگی‌های لایتغیر و پایدار جامعه انسانی پدید آمده‌اند و برخی دیگر محصول تحولات و بزنگاه‌های تاریخی‌اند. وجود گسست‌های اجتماعی و سیاسی فعال درون جامعه که گاه خصلت متقاطع و زمانی ویژگی متراکم پیدا می‌کنند زمینه ساز بازتولید گسست‌های بیشتر می‌شود. از مهم‌ترین گسست‌های جامعه ایرانی شکاف دولت-ملت است که از منظر گفتمانی نوعی رابطه عمودی قدرت را به ذهن متبادر می‌سازد. دولت نماد ماکرو فیزیک قدرت و روح کالبد یافته قدرت در نسبت با ملت است. حضور یک شکاف فعال نظیر شکاف دولت - ملت زمینه ساز بروز شکاف‌ها و گسست‌های فعال و نیمه فعال دیگر می‌شود. به عنوان نمونه شکاف دولت - ملت ممکن است سبب شکاف قومیتی، جنسیتی و... شود. در نخستین برداشت از گسست جنسیتی^۱ این امر به ذهن متبادر می‌شود که مردان متناظر با دولت نماد قدرت لحاظ شده‌اند و زنان متناظر با ملت در حاشیه قدرت جای گرفته‌اند. هرچند در اولین گام هر گسستی در جامعه رابطه نابرابر قدرت را نمایان می‌سازد اما نمی‌توان قدرت را با اشکال سلطه به رغم تداعی ذاتی اجتماعی آن‌ها یکی انگاشت بلکه چهره ژانوسی قدرت بازدارندگی و توانمندسازی را به طور توأمان به نمایش می‌گذارد. در بسیاری از حوزه‌های زندگی روزانه قدرت دست در دست اشکال ساختاری سلطه حرکت می‌کند، عاملان هم تحت تأثیر ساختارها و هم سایر عاملان قرار دارند و گاهی تحریم‌های ساختاری و زمانی تحریم‌های سایر عاملان، محدودیت‌هایی را برای عاملان ایجاد می‌کند؛ اما این تحریم‌ها فقط محدود کننده نیستند آن‌ها در عین حال می‌توانند توانا ساز باشند و عاملان را به فعالیت‌های خاص ترغیب کنند. آنچه در مورد زنان در دو دهه اخیر رخ داده از این منظر قابل تحلیل است که با وجود برخی موانع ساختاری که بر سر راه زنان وجود داشته است، زنان سوژه‌های منفعل ساختار نبوده‌اند و هر گاه روزنه‌ای پدید آمده در جهت جرح و تعدیل ساختارها گام برداشته‌اند و وضعیت خود را برساخت نموده‌اند. مقاله حاضر در صدد است تا به

1. gender gap

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان و مردان در نسبت با مهم‌ترین نهاد قدرت (دولت) پردازد. برای تحقق این امر وضعیت اجتماعی زنان در چهار عرصه مدیریت و مناصب دولتی، اشتغال و بیکاری، آموزش و تحصیلات و سرپرستی خانوار از دولت پنجم تا یازدهم مطمح نظر قرار گرفته است.

پیشینه تحقیق

گزارش وضعیت اجتماعی زنان در ایران (۱۳۹۴) مقالاتی از وضعیت زنان در فاصله سال‌های ۹۰-۱۳۸۰ است که وضعیت زنان را در سه سطح خرد، میانی و کلان به تصویر کشیده است. در سطح خرد، سیمای جمعیتی زنان، وضعیت آموزش و سلامت آنان در قالب سه فصل مطرح شده است. در سطح میانی سه فصل با عناوین روند ازدواج و طلاق، دگرگونی ارزش‌ها و هنجارهای خانوادگی بیان شده است و سطح کلان این گزارش شامل پنج فصل با عناوین حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و توسعه انسانی است.

رازقی و دیگران (۱۳۹۴) در اثری با عنوان "سنجش سهم علمی زنان دانشگاهی رشته علوم اجتماعی" به مطالعه و بررسی جایگاه و سهم زنان در نشریات و مجلات دانشگاهی پرداخته‌اند. در این مقاله از روش تحلیل ثانویه استفاده شده و مقالات مورد بررسی از بایگانی ۱۸ نشریه علمی پژوهشی در فاصله سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ انتخاب شده‌اند و نتایج نشان داده که زنان در ۲۲ درصد مجلات مدیر مسئول و در ۲۸ درصد آن‌ها مسئولیت سردبیری را برعهده داشته و همچنین ۴۷ درصد از هیئت تحریریه زن بوده‌اند. از مجموع ۶۸۵ مقاله، زنان در ۱۹ درصد آن‌ها نویسنده اول و در ۲۳ درصد نویسنده دوم بوده‌اند. فقط ۴ درصد مقالات زنان نویسنده تک و ۶.۵ درصد به صورت هم نویسی زنان باهم بوده است. میزان کلی مشارکت زنان در نوشتن مقالات ۴۲ درصد بوده است. نتایج تحقیق مبین نابرابری جنسیتی در تولید مقالات علمی بوده است.

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان در ... ۱۲۳

هدایت الله نوری و دیگران (۱۳۹۲) در اثری با عنوان "تحلیل فضایی شاخص‌های عمده اشتغال زنان در کشور با شیوه توصیفی و تحلیلی به بررسی وضعیت استان‌های کشور در حوزه اشتغال زنان پرداخته‌اند و میزان شکاف بین مناطق مختلف کشور را از منظر این شاخص‌ها تبیین کرده‌اند. اطلاعات مربوط به ۱۶ شاخص اشتغال زنان که بر اساس مستندات آمار سال ۱۳۸۹ است، نشانگر آن است که ۲۰ درصد از استان‌های کشور در سطح برخوردار و کاملاً برخوردار، ۱۶ درصد در سطح نسبتاً برخوردار (متوسط) و ۶۷ درصد در سطح محروم و نسبتاً محروم بوده‌اند. نتایج تحلیل پژوهش نشان می‌دهد که از نظر بهره‌مندی از شاخص‌های اشتغال زنان، استان‌های شمال، شمال غرب و شمال شرق در وضعیت مطلوب و استان‌های مرکزی (به استثناء اصفهان) جنوب، جنوب شرق و جنوب غرب کشور وضعیت نامطلوبی دارد.

صامتی و زانوسی (۱۳۹۲) در اثری با عنوان "اثر نابرابری‌های جنسیتی در اشتغال و آموزش بر شاخص توسعه انسانی (۱۹۹۰-۲۰۱۰) به بررسی و مقایسه تأثیر اشتغال و آموزش بر شاخص توسعه انسانی در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته طی سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۱۰ پرداخته‌اند. بر اساس نتایج این تحقیق نابرابری جنسیتی اثر منفی بر اشتغال و آموزش دارد و تأثیر نابرابری جنسیتی در اشتغال بیش از تأثیر آن بر آموزش است.

پاپی نژاد و محبی (۱۳۸۹) در تحقیقی با عنوان شاخص‌های سنجش وضعیت زنان و خانواده اقدام به گردآوری شاخص‌های موجود برای تهیه گزارش مستند آماری از وضعیت زنان کرده‌اند. از جمله شاخص‌هایی که در این اثر مطرح شده شاخص‌های جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، پژوهشی می‌باشند همچنین شاخص‌های جهانی جنسیتی (توسعه انسانی، فقر انسانی، توانمند سازی و نابرابری جنسیتی) نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نایلا کبیر و دیگران (۱۳۸۹) در اثری با عنوان توانمندی زنان، نقدی بر رویکردهای رایج توسعه در قالب چندین مقاله به مقوله قدرتمند شدن زنان وعوامل و

دستاوردهای آن، رویکردهای توانمندسازی زنان در سیاستگذاری و عمل و سنجش توانمندی زنان به عنوان یک متغیر در توسعه بین المللی می‌پردازند.

احمد آکوچکیان (۱۳۸۳) در اثری با عنوان پیش نویس منشور جایگاه زن در فرآیند توسعه کشور به بررسی مبانی معرفت شناختی نظریه زنان در توسعه، ترسیم وضعیت مطلوب برای زنان، سیاست‌ها و راهبردها برای زنان و سیاست‌های مشارکت اجتماعی می‌پردازد.

نیکوبرش (۱۳۸۰) در اثری با عنوان "توسعه و لزوم برنامه ریزی جنسیتی" به بررسی رویکردهای سنتی و مدرن نسبت به زنان می‌پردازد. در رویکردهای مدرن که بخش مهمی از مقاله وی را تشکیل می‌دهد به مباحث توسعه و نظریات توسعه در حوزه زنان می‌پردازد و وضعیت زنان را بر اساس شاخص‌های توسعه (بهداشت، آموزش و اشتغال در جامعه و مشارکت در امور سیاسی) بررسی می‌نماید و در نهایت موانع مشارکت زنان در فرآیند توسعه را ذکر می‌کند.

همانطور که ملاحظه گردید پژوهش‌های یادشده هر یک از منظر خاصی وضعیت زنان را بررسی نموده‌اند. برخی از منظر فرهنگی به مطالعه و بررسی جایگاه و سهم زنان در عرصه علم پرداخته‌اند. (رازقی و دیگران ۱۳۹۴: فراستخواه و دیگران، ۱۳۹۴) برخی از منظر اقتصادی به تحلیل شاخص‌های عمده اشتغال زنان در کشور پرداخته‌اند. (هدایت الله نوری و دیگران ۱۳۹۲؛ راغفر و دیگران، ۱۳۹۴) پاره‌ای از آثار با رویکرد عام تر اقدام به گردآوری شاخص‌هایی نظیر شاخص‌های جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، پژوهشی اقدام نموده‌اند (پاپی نژاد و محبی ۱۳۸۹) اما در مقاله حاضر ضمن الهام گرفتن از پژوهش‌های یادشده با رویکردی عام تر وضعیت زنان ایران طی دو دهه اخیر مورد توجه قرار گرفته است. اما آنچه در تحقیقات یادشده کمرنگ به نظر می‌رسد بررسی وضعیت زنان از منظر شاخص‌های مختلف در مقایسه با مردان است که در مقاله حاضر تلاش می‌شود به این مهم پرداخته شود.

رویکردهای نظری

رویکردهای نظری متعددی به حوزه زنان پرداخته‌اند و از منظرهای گوناگون به این مقوله توجه نموده‌اند. در این مقاله ضمن پرداختن به مفهوم تفاوت و نابرابری جنسیتی به منظور نقد و تکمیل مباحث، نسبت قدرت با جنسیت مطرح خواهد شد.

دیدگاه‌های مبتنی بر تفاوت جنسیتی مقدم بر نابرابری جنسیتی هستند و در زمره اولین رویکردهای نظری به مسئله جنسیت به شمار می‌آیند. این رویکردها هرچند نقش چشمگیری در شکل‌گیری نظریه‌های فمینیستی داشتند اما امروزه در برابر رویکردهای نابرابری جنسیتی نقش حاشیه‌ای دارند.

نظریه پردازان فمینیست از چهار منظر زیست‌شناختی، نهادی، تعاملی و پدیدارشناختی به بحث تفاوت جنسیتی پرداخته‌اند. آلیس رسی کارکردهای زیست‌شناختی متفاوت مردان و زنان را به الگوهای متفاوت تحول هورمونی پیوند داده و این تحول را نیز به تفاوت‌هایی در پیوندهای راست و چپ مغز پیوند زده است. به زعم وی این تفاوت‌ها بر الگوهای متفاوت بازی در کودکی، اضطراب زنان در محاسبه و این واقعیت نمایان تأثیر می‌گذارد که زنان در مقایسه با مردان تمایل بیشتری دارند که از کودکان مراقبت کنند و آن‌ها را پرورش دهند. رسی توصیه می‌کند که تمهیداتی اجتماعی - فرهنگی تنظیم شود تا نقایص به لحاظ زیست‌شناختی هر جنسیتی از طریق آموزش اجتماعی جبران شود.

تبیین‌های نهادی مسلم می‌دانند که تفاوت‌های جنسیتی از نقش‌های متفاوتی ناشی می‌شود که زنان و مردان در موقعیت‌های نهادی گوناگون ایفا می‌کنند. نمونه آن تقسیم جنسیتی کار است که زنان را عمدتاً با وظایف همسری و خانه‌داری و در تجربه‌های متفاوت با مردان پیوند می‌دهد. بر این اساس کودکان برای ایفای نقش‌های گوناگون زندگی بر طبق متنی جنسیت محور آماده می‌شوند. بر این اساس برخی پژوهش‌ها تجربه زنان از جامعه‌پذیری و تجربه آنان در نقش‌های نهادی آن‌ها را به اشکال متمایز عملگرایی سیاسی مثلاً در جنبش‌های عدالت‌خواهی مربوط به محیط زیست می‌کشاند.

روش شناسان مردم نگر فمینیست همچون کندیس وست و دان زیمرمن بر کار فعالانه مردم در عملکردهای تعاملی تأکید می‌کنند. تحلیل اگزستانسیالی و پدیدارشناسانه مبین حاشیه‌ای شدن زنان به مثابه دیگری در فرهنگ مخلوق مردان است. در چنین تحلیل‌هایی جهانی که مردم در آن زندگی می‌کنند پرورده شده فرهنگی تلقی می‌شود که به وسیله مردان خلق شده است و مردان را آگاهی‌ای تصور می‌کند که جهان از آنجا نگریده و تعریف می‌شود (ریترز، ۱۳۹۲: ۳۳۸). نظریه پردازان تفاوت که در جستجوی ایجاد تغییرند خواستار آن هستند که راه و رسم هستی زنان، بدیل‌های قابل قبولی بر خلق و خوی مردانه دانسته شود و نیز شناخت عمومی، دانش آکادمیک و سازمان زندگی اجتماعی تنظیم و تعدیل شود تا راه و رسم زنانه هستی را جدا به حساب آورد. این رویکرد نظری در سرسخت‌ترین حالتش ادعای فمینیستی ذیل را مطرح می‌کند: "هنگامی که راه و رسم زنان به طور عمدی بخشی از زندگی اجتماعی قرار گیرد، جهان مکان امن تر و عادلانه تری برای همه ما خواهد شد." نظریه پردازان نابرابری جنسیتی می‌گویند نه تنها مردان و زنان به طرزی متفاوت بلکه به طور نابرابر نیز در جامعه جای گرفته‌اند. زنان میزان کمتری از منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت و فرصت‌هایی برای خود فعلیت بخشی به دست می‌آورند تا مردانی که در جایگاه اجتماعی با آن‌ها مشترک‌اند. خواه این جایگاه مبتنی بر طبقه، نژاد، حرفه، قومیت، دین، تحصیل و ملیت یا هر عامل اجتماعی دیگر باشد. این نابرابری ناشی از سازمان جامعه است و برگرفته از تفاوت برجسته زیست شناختی میان زنان و مردان نیست. نابرابری جنسیتی به این معناست که زنان به لحاظ موقعیت برای تحقق بخشیدن به نیاز "خود فعلیت بخشی" که با مردان در آن مشترک‌اند، اختیار کم تری دارند تا مردان. تمام نظریه‌های نابرابری فرض می‌کنند که هم زنان و هم مردان به طرزی نسبتاً ساده و طبیعی به موقعیت‌ها و ساختارهای اجتماعی برابری طلبانه تر پاسخ خواهند داد. به عبارت دیگر آن‌ها تصدیق می‌کنند که امکان تغییر موقعیت وجود دارد. (ریترز: ۳۴۰-۳۳۹) بر این اساس می‌توان بین نابرابری جنسیتی و مقوله قدرت و جنسیت پیوند

برقرار کرد. فهم عام فمینیستی هم در گذشته و هم در اکنون، قدرت در روابط جنسیتی را اساساً بالا به پایین و سرکوبگر می‌بیند و زنان همچون قربانیان تفوق مردانه، تصور شده‌اند. به همین منوال قدرت به خودی خود به روابطی وابسته است که سلطه و شکل‌های خودکامه کنترل و اجبار را در بر می‌گیرد و به دشواری می‌توان آن را چیزی جز نفی و سرکوبگری دانست. به منظور بررسی نحوه عملکرد قدرت در ساخت روابط جنسیتی به مفهومی از قدرت نیاز داریم که به ما امکان دهد بین عاملیت و روابط ساختاری پیوند برقرار کنیم. قدرت لازمه تعامل اجتماعی و جزء لاینفک عاملیت انسان است. قدرت در عام‌ترین مفهوم خود همان عاملیت است. با پیوند بین قدرت و عاملیت این احتمال رد می‌شود که عاملان اجتماعی همواره به طور کامل تحت حاکمیت نیروهای اجتماعی قرار دارند (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱۵).

قدرت در رابطه بین عاملان و اثرگذاری آن‌ها بر یکدیگر در نظر گرفته می‌شود. با این هدف عاملان، امکانات و مهارت‌هایشان را به منظور تحقق اهداف مورد نظر یا تأثیر گذاردن بر جریان وقایع در مسیر دلخواه خود بسیج می‌کنند. متأسفانه اعضا برای تأثیر گذاشتن بر نتیجه تعامل، امکانات یکسانی در اختیار ندارند. امکانات در انطباق با ساختارهای سلطه به شیوه‌ای نامتقارن توزیع شده است. اما به رغم وجود این عدم تقارن، نظر به وجود درجاتی از استقلال و وابستگی از هر دو سو روابط قدرت همواره دو جانبه است. قدرت هیچ‌گاه فقط به معنای داشته‌ها و نداشته‌ها نیست. چنین مفهومی صرفاً می‌تواند موجب برداشتی مبالغه آمیز از قدرت شود و چشم‌های ما را بر روزهایی که در عرصه قدرت وجود دارد و همچنین راه‌های بیشماری که افراد فاقد قدرت برای اعمال کنترل بر زندگی خودشان در اختیار دارند، ببندد (گیدنز، ۱۹۸۴: ۳۷۴). عاملان نه فقط در جریان وقایع دخالت دارند بلکه سعی دارند یکدیگر را کنترل کنند. این کار از طریق تحریم‌هایی که به طور ساختاری در دسترس‌اند انجام می‌گیرد (گیدنز، ۱۹۸۴: ۱۷۵). با این حال تحریم‌ها فقط محدود کننده نیستند آن‌ها در عین حال می‌توانند تواناساز نیز باشند، مثلاً عاملان را به فعالیت‌های خاص ترغیب کنند. در واقع

تحریم‌ها همان ابزاری‌اند که ماهیت تعامل اجتماعی را منظم و بهنجار می‌سازند. بنابراین هر تحلیلی از قدرت مستلزم جدا کردن این دو جنبه و نشان دادن این موضوع خواهد بود که چگونه در مواردی خاص از تعامل اجتماعی، قدرت با بازدارندگی و توانمند سازی پیوند دارد. بر این اساس مفهوم قدرت گیدنز، با تحلیل خرد از قدرت سازگار است. او قدرت را همچون مفهومی سر راست از بالا به پایین یا سرکوبگر بررسی نمی‌کند. مسئله قدرت شکل‌های آشکار و مستبدانه کنترل نیست بلکه قدرت می‌تواند سازنده یا توانمند کننده باشد. (دیویس، ۱۳۸۵: ۱۹۵-۱۹۲)

روش پژوهش

در حال حاضر در بسیاری از کشورها با توجه ویژه به زنان در برنامه ریزی‌ها و سیاستگذاری‌ها و با اصلاح سیستم آماری و ثبت اطلاعات به تفکیک جنسیت، تلاش شده تا حتی الامکان نابرابری‌ها کمتر شود. تحلیل جنسیتی در واقع بررسی وقایع و شرایط مطالعات موردی و آمار با هدف تجزیه و تحلیل نقش جنسیت در ایجاد و ابقای یک پدیده خاص اجتماعی، اقتصادی و روش توجه به آن مسئله در برنامه‌ریزی، اجرا و نظارت است. (ارزیابی شیوه‌های تدوین اسناد بین المللی، ۱۳۷۴: ۲۰۱) آنچه ما را به این مهم می‌رساند سنجش و بررسی شاخص‌های پیشرفت در حوزه‌های گوناگون است که با اتکاء به آن‌ها می‌توان روند ثبات، صعودی یا نزولی نابرابری‌های موجود را شناسایی و برای رسیدن به توسعه پایدار نابرابری‌ها را با توجه به سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مناسب به حداقل رساند. بر این اساس در مقاله حاضر تلاش شد با اتکاء به تحلیل ثانویه و بر پایه اطلاعات مرکز آمار ایران آمارهای مربوط به مدیریت مناصب دولتی، اشتغال و بیکاری، سواد و تحصیلات دانشگاهی و سرپرستی خانوار در دولت‌های آقایان هاشمی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی استخراج و مبنای تحلیل قرار گیرد.

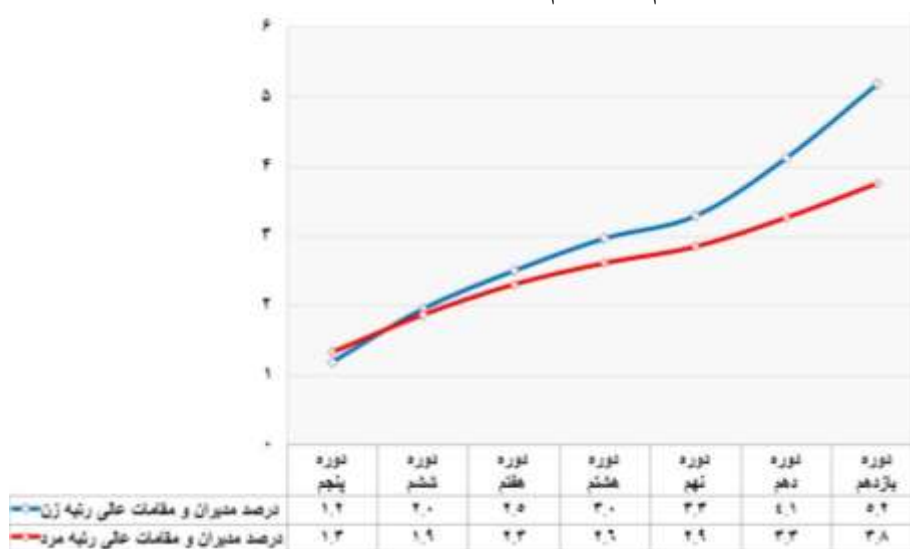
مدیریت مناصب دولتی

مدیریت مناصب دولتی زنان را می‌توان در پیوند با مفهوم مشارکت سیاسی مورد توجه قرار داد. مشارکت و حضور زنان در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی را در دو سطح می‌توان سنجید: ۱. مشارکت سیاسی توده‌ای مانند رأی دادن در انتخابات نهادهای مختلف کشور، حضور در تظاهرات یا فعالیت در احزاب سیاسی. ۲. مشارکت سیاسی در سطح نخبگان در جایگاه نماینده مجلس و اعضای شوراهای شهر و روستا یا در سمت‌های عالی یا میانی مدیریت در دستگاه‌های اجرایی. (کولایی و عابدی، ۱۳۹۴: ۲۸۰) مشارکت سیاسی توده‌ای نمایانگر حضور کمی زنان و مشارکت سیاسی در سطح نخبگان مبین حضور کیفی زنان در عرصه تصمیم‌گیری‌های مهم است به عبارت دیگر مشارکت نوع اول در زمره شاخص‌های رشد و مشارکت نوع دوم در حیطة شاخص‌های توسعه قرار می‌گیرد.

ارقام ذیل بیانگر روند صعودی مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان است که نشانه آن افزایش درصد مدیران و مقامات عالیرتبه زن از دوره پنجم تا دوره یازدهم ریاست جمهوری است. همچنین زمانی که این رقم در مقایسه با مردان مورد توجه قرار می‌گیرد از منظر آماری شاهد سیر صعودی رشد زنان در این عرصه در مقایسه با مردان هستیم اما نکته قابل ملاحظه این است که هرچند طی ۲۲ سال میزان مدیران زنان نسبت به کل مدیران روند صعودی داشته و از ۹.۱ درصد به ۱۷.۴ درصد رسیده اما حضور زنان در عرصه مدیریت به طور عمده در سطوح پایه و میانی مدیریت بوده و عملاً نقش زنان در سطوح بالایی مدیریت و مناصب عالی ناچیز است و در مجموع زنان با وجود حضور گسترده در عرصه رأی‌دهی و با وجود داشتن مشارکت سیاسی توده‌ای، حضور ایشان در مناصب مدیریتی و مشارکت سیاسی در سطح نخبگان کم‌رنگ است.

نمودار ۱- مقایسه درصد مدیران و مقامات عالی رتبه به تفکیک جنسیت، دوره‌های

پنجم تا یازدهم ریاست جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۹۴



فریبا شادمهر (۱۳۸۳) نیز در تحقیق نگاهی به حضور مدیریتی زنان در ایران و جهان به این نتیجه رسیده است که از مجموع کل زنان شاغل در کشور فقط ۱۷ درصد جایگاه مدیریت کسب کرده‌اند؛ در حالی که مقایسه سطح تحصیلات زنان و مردان در جایگاه‌های مدیریتی مشابه نشان می‌دهد که زنان مدیر از سطح تحصیلات بالاتری نسبت به مردان بهره‌مندند. در ادامه این تحقیق آمده است که نسبت زنان مدیر و متخصص به مردان مدیر و متخصص در سال ۱۳۷۵، ۱۴/۵ زن در مقابل ۱۰۰ مرد و نسبت متخصصان مدیر با تحصیلات عالی نیز ۲۷ زن در مقابل ۱۰۰ مرد بوده است.

هر چند این حضور کم فروغ بوده و موانع ساختاری در مسیر پیشرفت زنان قرار دارد و روند صعودی زنان عمدتاً در سطوح پایه و میانی مدیریت است، با اینحال روند

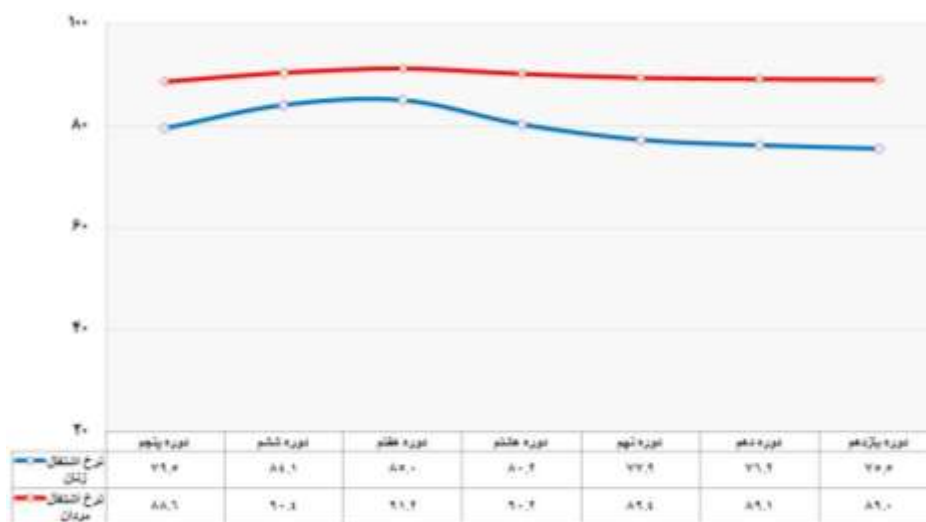
۱- تمام نمودارها منبعث از جدولی هستند که اطلاعات آن‌ها از مرکز آمار ایران اخذ شده است. به منظور انسجام بیشتر مقاله جداول حذف شدند و فقط نمودارها ترسیم گردیدند.

صعودی رشد زنان در این عرصه مبین آن است که با وجود سقف شیشه‌ای موجود در مسیر فعالیت زنان، هرگاه بسط ساختاری رخ داده، آنان خود را به مثابه عاملان اجتماعی مهم نمایان ساخته و با اتکاء به قدرت خرد در صدد رفع موانع ساختاری عمل نموده‌اند.

وضعیت اشتغال

بررسی میزان شاغلین بالای ۱۰ سال در دولت‌های مختلف ایران پس از جنگ تحمیلی حکایت از آن دارد که در دوره ششم و هفتم ریاست جمهوری (دوره دوم آقای‌هاشمی رفسنجانی و دوره اول آقای خاتمی) درصد زنان شاغل افزایش یافته اما پس از آن از دوره هشتم تا یازدهم نرخ اشتغال زنان تا حدودی روند نزولی داشته است. بر این اساس در اولین نگاه وضعیت اشتغال زنان در دهه هفتاد نسبتاً بهتر از دهه هشتاد بوده است. با مقایسه وضعیت اشتغال زنان و مردان ملاحظه می‌گردد که وضعیت اشتغال مردان در دولت‌های مختلف با حداقل نوسان بوده اما وضعیت اشتغال زنان توأم با نوسانات چشمگیری بوده است به طوری که از دوره دوم آقای خاتمی تا دوره آقای روحانی شاهد نابرابری جنسیتی نسبی در عرصه اشتغال هستیم. نمودار ذیل گسست جنسیتی رو به صعودی را در عرصه اشتغال به نمایش می‌گذارد که ملاحظه این گسست از دو منظر قابل تحلیل است؛ در سطح نگرشی با توجه به تحولات اجتماعی رخ داده نظیر رشد فردگرایی، رشد نرخ طلاق و افزایش زنان خود سرپرست، مطالبه برای شغل افزایش یافته اما از منظر ساختاری اشتغال زنان در برنامه ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های دولت‌ها کم‌رنگ بوده که دلیل عمده آن در اولویت نبودن اشتغال زنان با توجه به مقوله تفاوت جنسیتی است.

نمودار ۲- مقایسه نرخ اشتغال به تفکیک جنسیت، در دوره‌های پنجم تا یازدهم ریاست جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۹۴



تحلیل وضعیت اشتغال زنان زمانی تکمیل تر خواهد شد که در پیوند با نرخ بیکاری زنان تحلیل گردد.

نمودار ۳ نشان دهنده آن است که وضعیت بیکاری زنان در مقایسه با مردان در دوره دوم هاشمی کمترین فاصله و در دوره اول احمدی نژاد بیشترین فاصله را داشته است. نکته لازم به ذکر این که روند بیکاری برای زنان و مردان بویژه از دهه ۸۰ سیر صعودی داشته که از منظر اقتصادی، سیاست‌های اقتصادی موسوم به تعدیل ساختاری و فقدان سرمایه گذاری کافی طی هشت سال پایانی دهه ۱۳۸۰ و ورود نسل دهه بیست و نهم به بازار کار، مهم‌ترین دلایل شکل گیری بحران کنونی بیکاری در کشور بیان شده است. بحرانی که در دهه ۱۳۹۰ بحران اقتصادی- اجتماعی اصلی کشور بوده و عارضه‌های آن بسیار وسیع خواهد بود. فقر یکی از پیامدهای اصلی و طبیعی بیکاری است. فقر زنان به ویژه زنان سرپرست خانوار نسبت به وضعیت فقر مردان و مردان سرپرست خانوار تا حدی بیشتر است. اشتغال غیر رسمی در پی رکود اقتصادی در

کشور رشد و بی اطمینانی و ناامنی شغلی را بیشتر کرده است. این ناامنی خود منجر به اشکال گوناگون بی اطمینانی و ناامنی‌های دیگر در زندگی آحاد جامعه شده است. رکود مزمین سال‌های اخیر سبب شده است که نسبت شاغلان در بخش غیر رسمی با تحصیلات عالی، تا حد نسبتاً زیادی افزایش یابد. این وضعیت بازار کار در ایران توضیح دهنده فرار مغزها از کشور است. از جمله سیاست‌هایی که به ارتقای وفاداری نسل‌ها به ارزش‌های ملی کمک می‌کند دو سیاست همسو با قانون اساسی است: نخست اشتغال کامل و دوم سیاست‌های دستمزد شایسته. تحقق این دو هدف مستلزم اصلاحات در حوزه‌های سیاسی است. به این منظور اصلاحات نهادی باید به گونه‌ای باشد که امکان نظارت مردم را بیرون از چارچوب‌های حکومت امکان‌پذیر کند. اصلاح نهادی شرط لازم برای کارکرد مناسب نهادهای دیگر در اقتصاد و جامعه است. علاوه بر این با استفاده از یک راهبرد رشد فراگیر با حمایت از بخش‌های تولید راهبر، بویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط می‌توان به بازارهای داخلی کمک و از اقتصاد محلی و ملی حمایت کرد. هیئت‌های سه جانبه کارگران، کارفرمایان و دولت را می‌توان در جستجوی اجماع بر یک چارچوب مناسب تنظیم مقررات برای رویه‌های اشتغال و اقدامات نیروی کار و نیز سیاست‌های دستمزد تشکیل داد. اصلاحات باید از حقوق نیروی کار شامل حق تشکیل اتحادیه‌های صنفی حمایت کند و آن را بسط دهد و تبعیض علیه نیروی کار را متوقف کند و حمایت‌ها از کارگران را در ارتباط با امنیت شغلی و نیز بهبود شرایط محیط کار تقویت کند (راغفر و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۲۰-۲۱۹).

نمودار ۳- مقایسه نرخ بیکاری به تفکیک جنسیت، در دوره‌های پنجم تا یازدهم ریاست جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۹۴



هرچند اشتغال و بیکاری عمدتاً در زمره شاخص‌های اقتصادی تحلیل می‌شوند اما رویکرد صرفاً اقتصادی داشتن به این مسئله باعث غفلت از یک زاویه دید مهم می‌شود. به منظور تحلیل جامع تر اشتغال و بیکاری آن را باید در پیوند با یک شاخص فرهنگی - سواد و تحصیلات دانشگاهی - دید.

سواد و تحصیلات دانشگاهی

نمودار ۴ نشان می‌دهد که روند تحصیلات زنان طی دو دهه اخیر روند صعودی داشته و از دوره پنجم تا یازدهم از ۶۰.۲ درصد به ۸۱.۳ درصد رسیده و سیر صعودی داشته است. همچنین یافته‌ها حکایت از آن دارد که هرچند نرخ باسوادی مردان بیش از زنان بوده اما رشد تحصیلات زنان هماهنگ با مردان سیر صعودی داشته است.

نمودار ۴- مقایسه نرخ باسوادی مردان و زنان، در دوره‌های پنجم تا یازدهم ریاست

جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۹۴



با نیم نگاهی به نمودار ۴ ملاحظه می‌گردد که رشد اشتغال و تحصیلات زنان هماهنگ با یکدیگر پیش نرفته‌اند و پیامد افزایش تحصیلات در یک دهه اخیر، باعث افزایش مطالبه برای اشتغال و آمار بیکاری شده است. تحصیلات و اشتغال در دوره دوم آقای خاتمی و دوره اول آقای احمدی نژاد (فاصله سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۸۰) از وضعیت بهتری نسبت به دوره‌های قبل و بعد برخوردار بوده‌اند و پیش از این دوره زمانی اشتغال بر تحصیلات پیشی گرفته و از دوره دوم آقای احمدی نژاد تا آقای روحانی این روند معکوس شده و تحصیلات بر اشتغال پیشی گرفته است. این امر مبین پیامد نامطلوبی برای جامعه خواهد بود. با افزایش تحصیلات، میزان آگاهی افراد افزایش می‌یابد و به تبع آن نظام انتظارات افراد رو به فزونی می‌گذارد اما از سوی دیگر زمینه‌های ساختاری پاسخگویی به این توقعات فراهم نیست هرچند این مورد درباره مردان نیز مصداق دارد اما وجود فاصله عمیق تر بین انتظارات ذهنی و واقعیات عینی در بین زنان پتانسیل فعال گرایی آنان را افزایش می‌دهد و زمینه یک گذار هویتی را برای آنان فراهم می‌کند که سبب می‌شود آن‌ها از نیرویی اجتماعی در حاشیه، به یک

نیروی سیاسی در متن تبدیل شوند. به همین دلیل نهاد سازی لازم و اصلاحات ساختاری متناسب با وضعیت جدید زنان نه تنها یک انتخاب بلکه یک ضرورت است. نمودار ۵ نشان دهنده آن است که تعداد دانشجویان روند صعودی داشته و در دوره یازدهم به اوج خود رسیده است. همچنین در مقایسه سطح تحصیلات مردان و زنان مشاهده می شود که پیشرفت این دو گروه در این عرصه نزدیک به هم بوده و در دولت آقای احمدی نژاد جهش تحصیلی زنان در مقایسه با مردان رخ داده که در پایان دولت دهم مجدداً این فاصله کم و در دوره یازدهم تقریباً برابر شده است.

نمودار ۵- مقایسه میزان دانشجویان به تفکیک جنسیت، در دوره های پنجم تا یازدهم ریاست

جمهوری ۱۳۶۸-۱۳۹۴



همچنین نمودار ذیل وضعیت زنان را به تفکیک دوره های تحصیلی نشان می دهد؛ ارقام موجود حکایت از آن دارد که بیشترین تعداد زنان در مقطع کاردانی در دولت پنجم و ششم (دولت آقای هاشمی) و در سایر دوره ها با کاهش همراه بوده است در عوض دانشجویان مقطع کارشناسی با یک روند صعودی و بدون نوسان مواجه بوده اند از سوی دیگر درصد دانشجویان مقطع ارشد در دوره هفتم و هشتم ریاست جمهوری

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان در ... ۱۳۷

(دولت آقای خاتمی) نسبت به دوره قبل و دوره‌های بعد کاهش داشته و بیشترین درصد دانشجویان ارشد به دوره یازدهم (دولت آقای روحانی) و بیشترین درصد دانشجویان دکتری زن به دوره هفتم و هشتم (دولت آقای خاتمی) اختصاص داشته است و از دوره هشتم به بعد شاهد اندکی کاهش درصد دانشجویان دکتری زن هستیم. بنابراین درصد دانشجویان دکتری زن در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ بیش از سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ بوده است. همچنین نتایج حاصل از پژوهش منیعی (۱۳۹۲) نشان می‌دهد که در دهه ۸۰ درصد زنان در دوره کاردانی کاهش داشته یعنی از ۴۲/۹ درصد به ۳۸/۱ درصد رسیده است؛ اما در دوره‌های دیگر تحصیلی افزایش یافته است. در دوره کارشناسی درصد زنان از ۵۲/۴ به ۵۴/۲ درصد، در دوره کارشناسی ارشد از ۲۹/۹ درصد به ۴۷/۳ درصد، در دوره دکتری حرفه‌ای از ۴۶/۶ درصد به ۵۷/۶ درصد و در دوره دکتری تخصصی از ۲۳/۷ درصد به ۳۸/۱ درصد افزایش یافته است. با وجود این افزایش چشمگیر نسبت دانشجویان زن همچنان در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تخصصی از مردان کمتر است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که درصد زنان دانشجوی در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی وابسته به وزارت علوم تحقیقات فناوری، وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی و دانشگاه پیام نور طی دوره مورد بررسی افزایش پیدا کرده اما در دانشگاه آزاد اسلامی و مؤسسات آموزش عالی غیر دولتی کاهش پیدا کرده است. شاید بتوان گفت که زنان به دلیل توانایی مالی کمتر حضور کم‌رنگ تری در مؤسسات آموزش عالی غیردولتی دارند. (فراستخواه و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۰) بر این اساس سیر صعودی حضور زنان در عرصه آموزش عالی از منظرهای مختلف قابل تحلیل است.

حضور پررنگ زنان در مقاطع آموزش عالی نشان می‌دهد که هر چند گسست جنسیتی به صورتی نسبتاً پایدار و نهادینه شده در جامعه ساری و جاری است اما زنان آموزش و تحصیل را مسیری برای اعمال کنترل بر زندگی خود انتخاب کرده‌اند و به مثابه عاملان اجتماعی رخ نموده‌اند. به زعم گیدنز در چنین شرایطی دیالکتیک کنترل

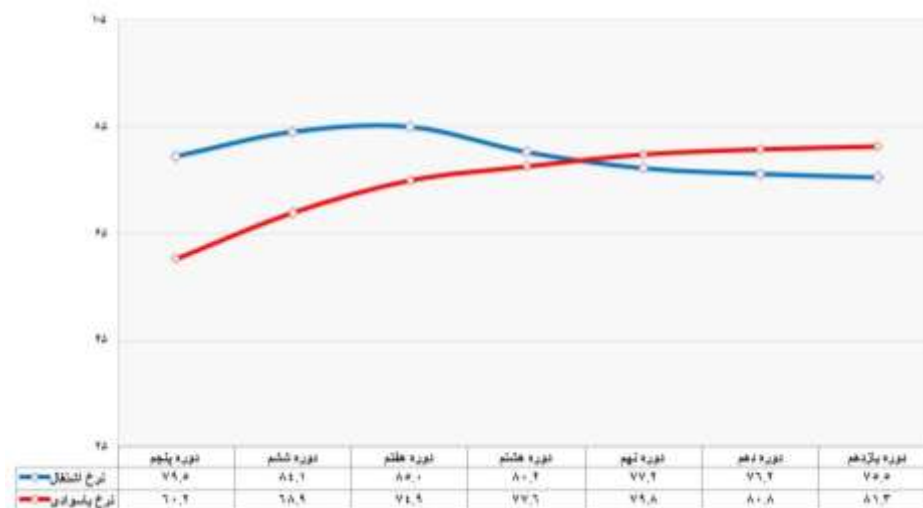
رخ می‌دهد. دیالکتیک کنترل به این امر می‌پردازد که در روابط تثبیت شده قدرت، افراد ضعیف‌تر چگونه امکانات را در مسیری مدیریت می‌کنند که بتوانند بر ساختارهای قدرت کنترل داشته باشند (گیدنز، ۱۹۷۸: ۳۷۴).

برخی از این امکانات و شرایط برای زنان عبارتند از: افزایش واحدهای مختلف دانشگاه‌ها در شهرهای کوچک، به چالش کشیده شدن نقش‌های سنتی زنان در جامعه، افزایش تعداد زنان خودسرپرست^۱ و بالا رفتن سن ازدواج. هرچند حضور زنان در عرصه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی سبب شده آنان به عنوان عاملان اجتماعی در جهت اصلاح ساختارها و نگرش‌ها عمل کنند اما همچنان مسیری طولانی در پیش است و آنچه سبب تطویل راه گردیده است نابرابری‌های چشمگیری است که بین زنان و مردان در این عرصه وجود دارد. در دوره تحصیلات تکمیلی تعداد مردان بیش از زنان است و در دوره دکتری تخصصی این فاصله همچنان زیاد است. حضور زنان در رشته‌های فنی و مهندسی بسیار کم است و تنها ۲۶ درصد از دانشجویان این گروه زن هستند. در سال ۱۳۹۰ زنان فقط ۴۴ درصد ثبت نامی‌های آموزش حضوری را تشکیل داده‌اند چون سرمایه و فرصت آن‌ها کمتر است و مردان از آن‌ها انتظار خانه داری و بچه داری را دارند. در عوض ۶۵ درصد ثبت نام شدگان آموزش پیام نور زنان بوده‌اند که بالاجبار از این راه پی تحصیل می‌رفتند جایی که انواع مشکلات کیفیتی در آن بیشتر است. (فراستخواه و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۰۴) برای رفع این مشکلات اقدامات سیاستی ذیل ضرورت دارد: مشارکت بیشتر زنان تحصیلکرده در فعالیت‌های اقتصادی، فراهم کردن زمینه‌های مالی و کمک هزینه تحصیلی برای زنان دانشجو توجه به آموزش‌های فنی و مهارتی زنان، فراهم کردن فرصت اشتغال در عرصه آموزش عالی و جذب زنان به عنوان اعضای هیئت علمی.

۱- زنان خود سرپرست به گروهی از زنان اطلاق می‌شود که متأهل نشده‌اند.

نمودار ۶- وضعیت با سواد و اشتغال زنان از دولت پنجم تا یازدهم ریاست جمهوری

۱۳۶۸-۱۳۹۴



سرپرستی خانوار

زنان سرپرست خانوار نمونه معرف شاخص‌های اجتماعی است. چون این مقوله مبین وضعیت فقر و تغییرات روابط خانوادگی موجود در جامعه است. با بررسی روند تحولی و نوسانات آن در دوره‌های مختلف می‌توان بخشی از تحولات اجتماعی را به تصویر کشید. بر اساس تعریف مرکز آمار ایران (۱۳۷۹) زنان سرپرست خانوار به کسانی گفته می‌شود که بدون حضور منظم یا حمایت یک مرد بزرگسال سرپرستی خانوار را برعهده می‌گیرند و مسئولیت اداره اقتصادی خانواده و تصمیم‌گیری‌های عمده برعهده آنهاست. اما همگن دیدن زنان سرپرست خانوار ممکن است زمینه ساز خطا در تحلیل‌های این حوزه شود. به طور کلی زنان سرپرست خانوار را در چهار دسته عمده می‌توان دید:

الف) دارای همسر (متاهل): مردی در خانوار به اسم شوهر است ولی به دلایلی سرپرستی به زن واگذار شده است. ب) بی همسر بر اثر فوت (بیوه) ج) بی همسر در اثر طلاق (مطلقه) د) خود سرپرست

به نظر اغلب پژوهشگران، زنانی که به ناچار سرپرستی خانوار خود را برعهده گرفته‌اند باید جز اقشار آسیب پذیر در نظر گرفته شوند. زنان سرپرست خانوار بدون همسر به دلیل ایفای نقش‌های چندگانه غالباً وقت کافی برای برقراری روابط اجتماعی ندارند و دچار نوعی انزوای اجتماعی می‌شوند که با محروم کردنشان از حمایت‌های اجتماعی آنان بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند. این گروه از آسیب‌های اجتماعی، آسیب‌های روحی و روانی را نیز به همراه دارد (شادی طلب و نخعی، ۱۳۹۴: ۳-۲۴۲).

بررسی‌های آماری در مورد وضعیت زنان سرپرست خانوار از دولت پنجم تا یازدهم در جدول ۱ به نمایش درآمده است: درصد زنان سرپرست خانوار از دوره پنجم تا یازدهم ریاست جمهوری روند صعودی داشته است که این امر از دو منظر قابل بررسی است نخست این که به تناسب این صعود، درصد آسیب‌های اجتماعی، روحی و ذهنی نیز افزایش یافته و " نتیجه همه پژوهش‌ها نشان داده که زن سرپرست خانوار بودن احتمال قرارگیری در زمره فقرا را افزایش می‌دهد." این آمار موید افزایش احتمالی فقر نیز هست (شادی طلب و نخعی، ۱۳۹۴: ۲۴۴-۲۴۳). بنابراین افزایش درصد زنان سرپرست خانوار در پی خود روند صعودی فقر و آسیب‌های اجتماعی را نیز در بر دارد. به علاوه اگر از زاویه دیگر به آمارها نگریسته شود و بر ناهمگن بودن زنان سرپرست خانوار تأکید شود، مشاهده می‌گردد که هویت زنان سرپرست خانوار دستخوش تحول شده است بطوری که در دهه اخیر عمده زنان سرپرست خانوار زنان خودسرپرست و بی همسر در اثر طلاق بوده‌اند و این روند سیر صعودی داشته است. یافته‌های جدول ۱ مؤید این مطلب‌اند.

جدول ۱- روند تحولات در گروه زنان مسئول خانوار بر مبنای وضعیت زناشویی ۱۳۷۵-۱۳۹۰

سال ۱۳۹۰		سال ۱۳۸۵		سال ۱۳۷۵		وضعیت زناشویی
روستایی	شهری	روستایی	شهری	روستایی	شهری	
۱۷/۲	۱۲/۳	۱۹/۵	۱۳/۷	۲۶/۱	۱۸/۹	دارای همسر
۷۴/۵	۷۰/۲	۷۴/۵	۷۲/۹	۶۸/۹	۷۱/۴	بی همسر بر اثر فوت
۴/۹	۱۱/۷	۳/۵	۸/۱	۲/۳	۵	بی همسر بر اثر طلاق
۳/۲	۵/۶	۲/۱	۴/۹	۲/۳	۴/۲	هرگز ازدواج نکرده
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

منبع اطلاعات بر اساس داده‌های سرشماری ۱۳۹۰

یافته‌های جدول ۱ نشان می‌دهد که بررسی تحولات این متغیر (وضعیت زناشویی) طی دهه‌های اخیر منعکس کننده دگرگونی‌هایی است که در سطح کلان کشوری و زمینه‌های دیگری از ساختار فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور رخ داده است. به نظر می‌رسد طول عمر بیشتر زنان نسبت به مردان و تمایل نداشتن زنان به ازدواج مجدد پس از جدایی یا فوت همسر سبب شده است تعداد زنان بی همسر در جامعه شهری و روستایی افزایش یابد. نزدیک به دو سوم زنان مسئول خانوار در این گروه قرا می‌گیرند. بیش از دو برابر شدن زنان بی همسر در اثر طلاق در جامعه شهری (از ۵ به حدود ۱۲ درصد) علاوه بر نشان دادن روند افزایش طلاق نشان دهنده تمایل و توان گروهی از زنان طلاق گرفته به پذیرش مسئولیت خانوار پس از جدایی است. پدیده دیگری که برآیند تحولات چند دهه اخیر است و فرایند پیش رو در دهه‌های آینده را نشان می‌دهد، روند افزایشی زنان مسئول خانوار خود سرپرست است. این

سهم گرچه در کل زنان مسئول خانوار کوچک به نظر می‌رسد و در سال ۱۳۹۰ حدود ۵ درصد گزارش شده است، اما روند افزایشی آن به ویژه در جامعه شهری توجه به تحولات گروه‌های مختلف زنان مسول خانوار، درک دلایل چنین دگرگونی‌ها و پیامدهای آن در کاهش فقر را ضروری می‌کند. سهم فقر در گروه زنان بی همسر بر اثر طلاق بیش از زنانی است که شوهران آن‌ها فوت کرده است به طور کلی در شهر بیش از ۳۹ درصد و در روستا حدود ۳۷ درصد از زنان طلاق گرفته فقیر بوده‌اند. کمترین میزان فقر در زنان خود سرپرست است بطوری که حدود ۱۶ درصد از آن‌ها در جامعه شهری و ۲ درصد در جامعه روستایی در سه دهک فقیر قرار گرفته‌اند. این تفاوت می‌تواند تحت تأثیر امکان دسترسی این گروه به کسب مهارت‌های بیشتر و فرصت‌های شغلی مناسب تر در شهرها باشد. (علمی و علوی تبار، ۱۳۹۱؛ علمی و ابراهیم پور، ۲۰۱۳) به این ترتیب در جامعه شهری زنان مسئول خانوار نسبت به مردان، سال‌های کمتری تحصیل کرده‌اند، مسن‌ترند، خانوارهای کوچک تری دارند، هزینه سالانه بیشتری دارند. بدین ترتیب از میان زنان مسئول خانوار، زنان خود سرپرست سال‌های بیشتری تحصیل کرده‌اند، جوان‌ترند، خانوار کوچک تری دارند، میزان مشارکت اقتصادی آن‌ها بیشتر است و متوسط هزینه سرانه سالانه بیشتری دارند (شادی طلب و نخعی، ۱۳۹۴: ۲۴۹). از مهم‌ترین معضلاتی که در جامعه ما در حوزه سیاست‌گذاری برای زنان سرپرست خانوار وجود دارد نخست همگن دیدن زنان و دوم صرفاً رویکرد اقتصادی داشتن به این مسئله است در حالی که بخش اعظمی از زنان سرپرست خانوار دختران مجرد تحصیل کرده و خود سرپرست‌اند که غالباً در دوره‌های تحصیلات تکمیلی تحصیل کرده‌اند و در هر صورت دارای شغل ولو با درآمد پایین هستند که تا حدی تکافوی هزینه‌های زندگی آن‌ها را می‌دهد، اما مسئله مهم بحث آسیب‌های روحی و اجتماعی است که این گروه را تهدید می‌کند. در جامعه ما عمده تأکید و تمرکز بر زنان بیوه در اثر فوت همسر و زنان سالخورده سرپرست خانوار است و گروه‌های مغفول مانده این حوزه زنانی هستند که علی‌الظاهر و اسماً دارای سرپرست

خانوارند و مرد خانواده صرفاً حضور فیزیکی دارد و نیز زنان خودسرپرست. پس برای رفع مشکلات این گروه از زنان باید اقدامات رفاهی از طریق نهادهای دولتی انجام گیرد و از همگن دیدن این گروه از زنان خود داری شود و هریک از آنها به تناسب نیازمندی‌ها خود از سیستم تأمین اجتماعی برخوردار شوند. به عنوان نمونه زنان سالخورده سرپرست خانوار باید بیشتر از حمایت‌های اقتصادی و زنان جوان سرپرست خانوار باید از حمایت‌های اجتماعی برخوردار شوند و زمینه توانمندسازی این گروه از زنان با آموزش مهارت‌های شغلی فراهم گردد.

نتیجه‌گیری

بررسی وضعیت زنان در جامعه ایران از منظر نگرشی و ساختاری قابل تأمل است. بعد نگرشی به پنداشت زنان از استعدادها و توانایی‌های خود و تلقی آنان از نقش‌شان درون جامعه می‌پردازد و بعد ساختاری برنامه ریزی‌ها و سیاست گذاری‌های حوزه زنان را مورد توجه قرار می‌دهد که در این میان نقش دولت‌ها برجسته می‌شود. رویکرد جنسیتی دولت‌ها در عرصه سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و تأکید بر نقش زنان در توسعه کشور جامعه را در مسیر توسعه پایدار قرار خواهد داد. دولت‌ها باید برابری جنسیتی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهند. بر این اساس باید برابری فرصت‌ها در جامعه وجود داشته باشد که در آن زنان و مردان قادر باشند به طور برابر عهده دار وظایف زندگی شوند.

برابری جنسیتی بر این تأکید دارد که مردان و زنان دارای اولویت‌ها، نیازها و روحیات مختلفی‌اند و با مسائل متفاوتی رو به رو می‌شوند. بنابراین با توجه به خصوصیات و نیازهای‌شان باید فرصت‌ها به گونه‌ای در اختیار آنان قرار گیرد که بتوانند وظایف زندگی خود را به خوبی انجام دهند. راه شناسایی مطالبات، کمبودها و نقصان‌ها اتکاء به آمارهای موجود است. در حال حاضر در بسیاری از کشورها توجه ویژه به زنان در برنامه‌های توسعه آغاز شده و با اصلاح سیستم آماری کشورها و ثبت اطلاعات

به تفکیک جنسیت، امکان روند رشد شاخص‌ها فراهم آمده تا زمینه ساز رفع نابرابری‌ها شود. این شاخص‌ها در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل ملاحظه‌اند. در مقاله حاضر با بررسی حضور زنان در عرصه مدیریت مناصب دولتی، اشتغال و تحصیلات و سرپرستی خانوار از دولت پنجم تا یازدهم مشاهده گردید که مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان طی ۲۲ سال از ۹.۱ درصد به ۱۷.۴ درصد رسیده است. هرچند این روند صعودی بوده اما حضور زنان در سطوح پایه و میانی مدیریت این روند را شکل صعودی بخشیده و عملاً نقش زنان در سطوح بالای مدیریت و مناصب عالی ناچیز است. هر چند روند صعودی زنان عمدتاً در سطوح پایه و میانی مدیریت است و ممکن است مطلوب به نظر نرسد اما گامی به جلوس و نمایانگر عاملیت زنان و قدرت خرد آنان است که از هر گشایش ساختاری، اندکی بهره برده و در جهت برساخت موقعیت خود عمل نموده‌اند.

وضعیت اشتغال زنان در دوره دوم دولت آقای‌هاشمی و دوره اول و دوم دولت آقای خاتمی روند صعودی داشته اما پس از آن از دوره نهم تا یازدهم این روند سیر نزولی در پیش می‌گیرد. بر این اساس همانطور که ذکر گردید در اولین نگاه وضعیت اشتغال زنان در دهه هفتاد نسبتاً بهتر از دهه هشتاد بوده است. همچنین آمارها نشان می‌دهند که وضعیت اشتغال مردان در دولت‌های مختلف با حداقل نوسان اما وضعیت اشتغال زنان توأم با نوسانات چشمگیری بوده است به طوری که از دوره دوم دولت آقای خاتمی تا دولت آقای روحانی گسست جنسیتی رو به صعودی در عرصه اشتغال مشاهده می‌شود.

در سطح نگرشی با توجه به تحولات اجتماعی رخ داده نظیر رشد فردگرایی، رشد نرخ طلاق و افزایش زنان خود سرپرست، مطالبه برای شغل افزایش یافته اما از منظر ساختاری اشتغال زنان در برنامه ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های دولت‌ها کم‌رنگ بوده که دلیل عمده آن در اولویت نبودن اشتغال زنان با توجه به مقوله تفاوت جنسیتی است. هرچند در سطح ساختاری بر تفاوت جنسیتی تأکید می‌شود اما در سطح نگرشی زنان

جامعه در جستجوی برابری جنسیتی‌اند. بنابراین روند صعودی گسست جنسیتی در عرصه اشتغال زنان در بطن خود گسست نگرشی و ساختاری را نیز نهفته دارد. سویه دیگر اشتغال، بیکاری است. وضعیت بیکاری زنان در مقایسه با مردان در دوره دوم دولت آقای هاشمی کمترین فاصله و در دوره اول دولت آقای احمدی نژاد بیشترین فاصله را داشته است. به طور کلی روند بیکاری برای زنان و مردان بویژه از دهه ۸۰ سیر صعودی داشته که از منظر اقتصادی، سیاست‌های اقتصادی موسوم به تعدیل ساختاری و فقدان سرمایه گذاری کافی طی هشت سال پایانی دهه ۱۳۸۰ و ورود نسل دهه پیش زایی ۱۳۶۰ به بازار کار مهم‌ترین دلایل شکل گیری بحران کنونی بیکاری در کشور بیان شده است. از منظر فرهنگی اشتغال و بیکاری در نسبت با وضعیت سواد و تحصیلات دانشگاهی مورد توجه قرار می‌گیرد. آمارهای موجود از روند صعودی و هماهنگ تحصیلات زنان و مردان حکایت دارد. اما رشد اشتغال و تحصیلات زنان هماهنگ با یکدیگر پیش نرفته‌اند و پیامد افزایش تحصیلات در یک دهه اخیر، باعث افزایش مطالبه برای اشتغال و آمار بیکاری شده است. تحصیلات و اشتغال در دوره دوم دولت آقای خاتمی و دوره اول دولت آقای احمدی نژاد (فاصله سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۸۰) از وضعیت بهتری نسبت به دوره‌های قبل و بعد برخوردار بوده‌اند و پیش از این دوره زمانی اشتغال بر تحصیلات پیشی گرفته و از دوره دوم احمدی نژاد تا روحانی این روند معکوس شده و تحصیلات بر اشتغال پیشی گرفته است. این امر مبین پیامد نامطلوبی برای جامعه خواهد بود. با افزایش تحصیلات، میزان آگاهی افراد افزایش می‌یابد و به تبع آن نظام انتظارات افراد رو به فزونی می‌گذارد اما از سوی دیگر زمینه‌های ساختاری پاسخگویی به این توقعات فراهم نیست هرچند این مورد درباره مردان نیز مصداق دارد اما وجود فاصله عمیق تر بین انتظارات ذهنی و واقعیات عینی در بین زنان پتانسیل نارضایتی آنان را افزایش می‌دهد و زمینه یک گذار هویتی را برای آنان فراهم می‌کند که سبب می‌شود آن‌ها از نیرویی اجتماعی در حاشیه به یک نیروی

سیاسی در متن تبدیل شوند. هرچند این تحلیل جلوه‌ای منفی از روند صعودی سواد و تحصیلات دانشگاهی زنان به ذهن متبادر می‌کند اما از منظری دیگر حضور پررنگ زنان در مقاطع آموزش عالی نشان می‌دهد که هر چند گسست جنسیتی به صورتی نسبتاً پایدار و نهادینه شده در جامعه ساری و جاری است اما زنان آموزش و تحصیل را به عنوان مسیری برای اعمال کنترل بر زندگی خودشان انتخاب کرده‌اند و به مثابه عاملان اجتماعی رخ نموده‌اند. آنچه زمینه تحقق این امر را فراهم کرده، افزایش شعبات مختلف دانشگاه‌ها در شهرهای کوچک، به چالش کشیده شدن نقش‌های سنتی زنان در جامعه، افزایش تعداد زنان خود سرپرست و بالا رفتن سن ازدواج است. افزایش تعداد زنان خود سرپرست در پیوند با زنان سرپرست خانوار قرار می‌گیرد. این گروه، قشری از زنان هستند که بیش از سایرین با مقوله فقر عجین‌اند. تعداد این زنان در دو دهه اخیر سیر صعودی داشته بطوری که از دولت پنجم تا یازدهم از ۷.۵ درصد به ۱۲.۹ درصد رسیده است. این رقم مبین صعود آسیب‌های اجتماعی، روحی و ذهنی این دسته از زنان و افزایش احتمالی فقر آنان است. بعلاوه اگر از زاویه دیگر به آمارها نگریسته شود و بر ناهمگن بودن زنان سرپرست خانوار تأکید شود، مشاهده می‌گردد که به دلیل تغییرات اجتماعی رخ داده، هویت زنان سرپرست خانوار دستخوش تحول شده است بطوری که در دهه اخیر عمده زنان سرپرست خانوار، زنان خود سرپرست و بی همسر در اثر طلاق بوده‌اند و این روند سیر صعودی داشته است. به طور کلی برای مدیریت چالش‌های پیش روی زنان در عرصه‌های مختلف لازم است در عرصه سیاستگذاری‌ها اقدامات ذیل جامعه عمل پوشد:

- ۱- ایجاد تغییر در باورهای فرهنگی و اجتماعی جامعه با اتکاء به برنامه‌های آموزشی و فرهنگی
- ۲- آموزش همه مردم به پذیرش زنان به عنوان عناصر تصمیم‌گیر،
- ۳- قرار دادن برنامه‌های آموزشی برای تعلیم مهارت‌های تصمیم‌گیری به زنان،
- ۴- شناسایی زنان توانمند و معرفی آن‌ها به بخش‌های گوناگون،
- ۵- ایجاد رویکرد اجباری برای مشارکت دادن زنان در بخش‌های مشورتی سازمان‌ها،
- ۶- الزام نهادهای

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان در ... ۱۴۷

برنامه‌ریز برای توجه به برنامه‌ریزی مشترک زنان و مردان ۷- قرار دادن حمایت‌های مالی برای زنان کارآفرین ۸- رفع موانع موجود بر سر راه تشکیل سازمان‌های غیر دولتی با مدیریت زنان.

منابع

- دیویس، کتی. (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی انتقادی و روابط جنسی، ترجمه: فریده حمیدی در مجموعه مقالات فمینیسم و دیدگاه‌ها، تهران: روشنگران.
- آکوچکیان، احمد. (۱۳۸۳)، پیش‌نویس منشور جایگاه زن در فرآیند توسعه کشور، مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری، تهران: سوره مهر.
- ارزیابی شیوه‌های تدوین اسناد بین‌المللی. (۱۳۷۴)، وزارت امور خارجه.
- منیعی، رضا. (۱۳۹۲)، توصیف آماری موجود آموزش عالی، تهران: موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- علمی، زهرا؛ فهیمه علوی تبار. (۱۳۹۱)، اثر آموزش و بعد خانوار بر احتمال خروج از فقر در مناطق شهری ایران در دو سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ فصلنامه رفاه اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توان بخشی، سال ۱۲، شماره ۴۶.
- شادی‌طلب، ژاله؛ پریسا نخعی. (۱۳۹۴)، نسل جدیدی از زنان سرپرست خانوار در وضعیت اجتماعی زنان در ایران (۱۳۸۰-۱۳۹۰)، تهران: نشر نی.
- کولایی، الهه؛ عقیقه عابدی. (۱۳۹۴)، تحولات مشارکت سیاسی زنان در وضعیت اجتماعی زنان در ایران (۱۳۸۰-۱۳۹۰)، تهران: نشر نی.
- شادمهر، فریبا. (۱۳۸۲)، نگاهی به حضور مدیریتی زنان در ایران و جهان، فصلنامه فرهنگی پژوهشی ریحانه، شماره ۷، تهران، مرکز امور مشارکت زنان.
- سفیری، خدیجه. (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی اشتغال زنان، تهران، تیبان.

- بردبار، غلامرضا؛ هادی ندوشن؛ زهرا حسین جعفری. (۱۳۹۱)، بررسی نگرش اعضای هیئت علمی زن دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقیان، *نشریه مدیریت سلامت*، شماره ۱۶.
- دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری ایران و صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف). (۱۳۷۲)، *نقش زنان در توسعه*، تهران: روشنگران.
- مامسن، جنت هنشل. (۱۳۸۷)، *جنسیت و توسعه*، ترجمه: زهره فنی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پاپی نژاد، شهر بانو؛ محبی، سیده فاطمه. (۱۳۸۹)، *شاخص‌های سنجش وضعیت زنان و خانواده*، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
- خانی، فزیله. (۱۳۸۵)، *جنسیت و توسعه*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فن آوری.
- فراستخواه، مقصود؛ رضا منیعی؛ محمد آتشک. (۱۳۹۴)، *زنان و آموزش در ایران، در وضعیت اجتماعی زنان در ایران (۱۳۸۰-۱۳۹۰)* تهران: نشرنی.
- قره یاضی، هایده. (۱۳۸۲)، *لزوم نگرش جنسیتی در تدوین برنامه چهارم توسعه*، *ریحانه*، سال اول، دوره اول، شماره ۴.
- لانگه، سوزان و دیگران. (۱۳۷۲)، *نقش زنان در توسعه*، دفتر امور زنان و یونیسف، تهران: روشنگران.
- کبیر، نیلا و دیگران. (۱۳۸۹)، *توانمندی زنان: نقدی بر رویکردهای رایج توسعه*، تهران: آگه.
- نیکو برش، فرزانه. (۱۳۸۰)، *زن، توسعه و لزوم برنامه ریزی جنسیتی در مجموعه مقالات هم اندیشی بررسی مسائل و مشکلات زنان؛ اولویت‌ها و رویکردها*، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

بررسی تطبیقی وضعیت اجتماعی زنان در ... ۱۴۹

- راغفر، حسین؛ میترا باباپور. (۱۳۹۴)، *فقر معیشتی و اشتغال زنان ایران در وضعیت اجتماعی زنان در ایران (۱۳۸۰-۱۳۹۰)* تهران: نشرنی.

- رازقی، نادر؛ حیدر جانعلی زاده؛ مهدی علیزاده. (۱۳۹۴)، *سنجش سهم علمی زنان دانشگاهی رشته علوم اجتماعی، زن در توسعه و سیاست*، دوره ۱۳، شماره ۱.

- ریتزر، جورج. (۱۳۸۹)، *مبانی نظریه جامعه شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه: شهناز مسمی پرست، تهران: ثالث.

- صامتی، مجید؛ معصومه پاشا زانوسی. (۱۳۹۲)، *نابرابری‌های جنسیتی در اشتغال و آموزش بر توسعه انسانی، مطالعات اجتماعی روان شناختی*، سال ۱۱، شماره ۴.

- نوری، هدایت‌الله؛ داود جمینی؛ علیرضا جمشیدی. (۱۳۹۲)، *تحلیل فضایی شاخص‌های عمده اشتغال زنان در کشور، مطالعات اجتماعی روان شناختی*،

سال ۱۱، شماره ۳.

- Giddens, Anthony. (1986). *the constitution of society: outline of the theory of structuration* , university of California press.
- Elmi, M. Z. Ebrahimpour, S. (2013). *The effect of socio-economic factors on poverty in iranian urban households in 2010: A gender perspective*. Unpublished.

